

هدایت‌الاعمی

متنی عرفانی از کشمیر از قرن یازدهم هجری

شکیل اسلم بیگ*

چکیده

دوران تیموریان هند به ویژه روزگار شاه‌جهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) زمانی است بسیار غنی و ارزنده که متون گوناگونی در زمینه‌ها و رشته‌های مختلف به زبان پارسی نگاشته شده‌اند. از آن میان، کتابی بسیار مهم و پر از محتوای عرفانی هدایت‌الاعمی نوشته محمدحسین خبّاز کشمیری (وفات: ۱۰۵۲ ق) است که در میان متون عرفانی آن زمان مقام شایسته‌ای دارد. در این مقاله سعی می‌شود که ضمن شرح احوال و آثار نویسنده این کتاب، نقد و بررسی مطالبی بکر و تازه از هدایت‌الاعمی برای نسخه‌پژوهان متون عرفانی عرضه شود و در کنار آن گزیده‌ای از ابواب آن کتاب ارائه می‌کنیم تا ارزش این اثر را روشن‌تر سازد.

کلیدواژه: هدایت‌الاعمی، محمدحسین خبّاز کشمیری، متون عرفانی، کشمیر.

نویسنده هدایت‌الاعمی کیست؟

ملا محمدحسین خبّاز کشمیری، عالم و فقیه اهل سنت، عارف و صوفی در طریقه قادریه و نقشبندیه، نویسنده پرکار و شاعر پارسی‌زبان در سده یازدهم در کشمیر متولد شد. در آنجا تحصیلات ابتدایی و عالی را فرا گرفت. علاوه بر حفظ قرآن مجید، به زبانهای عربی و فارسی و سنسکریت و کشمیری تسلط کامل داشت. چون در مغازه دوستش — که نانوا بود — می‌نشست، وی را «خبّاز» نامیده‌اند. محمدحسین خبّاز از اهل سنت و پیرو فقه حنفی بود و به حضرت نعمان‌بن ثابت

* عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه جی سی لاهور، پاکستان

ابوحنیفه ارادت بسیار داشت و در آثار خود مثل *هدایت‌الاعمی* آن بزرگوار را با لقب «سراج امت» یاد کرده است (ظهردالدین احمد ۱۹۷۴: ۲/۳۲۴-۳۲۵؛ راشدی ۱۳۴۶: ۱/۲۱۱). محمدحسین خباز پس از فرا گرفتن علوم رایج آن زمان، روی به سوی تصوف و عرفان آورد و در حلقه ارادت خواجه اسحاق قاری (وفات: ۹۹۴ ق) درآمد و چندین سال از محضر عرفانی وی اسرار و رموز تصوف و علوم عرفانی و حکمی آموخت. در همان زمان، محمدحسین خباز برای حج تمتع عازم حرمین شریفین گشت. پس از بازگشت از سرزمین حجاز، مدتی در دهلی از محضر مولانا محمد قادری، حضرت عبدالخالق و خواجه عبدالشهید دهلوی علاوه بر علوم فقهی و تفسیری، تعالیم صوفیانه و عرفانی را فرا گرفت. سپس چندی در آرامگاه حضرت خواجه باقی بالله (وفات: ۱۰۲۱ ق) در دهلی معتکف شد (همانجا؛ اختر دهلوی: ۵۵۷). پس از آن، به کشمیر بازگشت و در آنجا مؤسسه‌ای علمی، روحانی و عرفانی بنا کرد و به تدریس و راهنمایی جویندگان حقیقت پرداخت. محمدحسین خباز در رواج دادن شریعت و طریقت اسلامی و ردّ بدعتها در کشمیر نقش ویژه‌ای ایفا کرد (همانجا؛ همان، ۵۵۷-۵۵۸). وی در مسئله سماع و مزامیر با خواجه حبیب نوشهری مباحثه و مناظره‌ای برگزار کرد. بسیاری از مردم و شخصیت‌های برجسته علمی، فرهنگی و عرفانی از جمله بابا نصیب‌الدین سهروردی، خواجه محمد اعظم (صاحب *تاریخ اعظمی*)، شیخ محمد امین صوفی، مولانا حیدر، خواجه محمد فضیل، و خواجه محمد افضل منموط، از محضر و شخصیت محمدحسین خباز بهره می‌بردند (اختر دهلوی: ۵۵۷). محمدحسین خباز در سال ۱۰۵۲ ق، و به قولی در سال ۱۰۵۰ ق یا ۱۰۵۷ ق، درگذشت و آرامگاه وی در محله کوجور سرینگر کشمیر مرجع خلائق است (همانجا؛ ظهردالدین احمد ۱۹۷۴: ۲/۳۲۴-۳۲۵).

گویند:

در وقت خود شیخ‌المشایخ و عالم با عمل و فاضل اکمل بود و تمامی عمر در ترویج احکام شریعت و لوازم طریقت صرف نموده گوی سبقت بر اقران خود ربود و در خدمات فقرا و مساکین ممتاز و جانباز بود. در ترویج احکام شریعت به حد غایت می‌کوشید و با صوفیان ریاکار و بدعتکار مخالف بود (اختر دهلوی: ۵۵۷).

محمدحسین خباز در نظم و نثر فارسی استاد بود و در اشعارش «حسین» تخلص می‌کرد. وی علاوه بر غزل، مثنوی، قطعه و رباعی نیز سروده است. بیشتر اشعار

خَبَّاز، حکمی و تعلیمی‌اند. او شاعری توانا و زبردست بود. در اینجا دو نمونه از اشعارش عرضه می‌شود:

قطعه

این طایفه‌اند اهل تحقیق باقی همه خویشان پرستند
فانی ز خود و به دوست باقی این طرفه که نیستند و هستند
(خَبَّاز کشمیری، هدایت‌الاعمی، نسخه خطی، برگ 75b)

رباعی

دنیا جم را و قیصر و خاقان را تسیح فرشته را صفا رضوان را
دوزخ بد را بهشت مرپاکان را جانان ما را و جان من جانان را
(همان: برگ 132a)

آثار محمدحسین خَبَّاز کشمیری

در سال ۱۹۸۷ م، هنگامی که نگارنده این مقاله به بررسی زندگی و آثار محمدحسین خَبَّاز کشمیری می‌پرداخت، با احمد حسین قلعه‌داری آشنا شد و از شخصیت مهربان و نبوغ علمی او و هم از کتابخانه غنی وی بسیار بهره جست. کتابخانه آن عالم محقق و فاضل بی‌بدیل در روستای قلعه‌دار در ۲۵ کیلومتری شهر گجرات در استان پنجاب پاکستان واقع و دارای حدود دویست و پنجاه‌هزار کتاب است. حدود بیست‌هزار نسخه خطی به زبانهای عربی، پارسی، اردو، پنجابی و سنسکریت، ارزش و اهمیت این کتابخانه را بین کتابخانه‌های مهم جهان آشکار می‌سازد.

آثار منحصر به فردی که از محمدحسین خَبَّاز به جا مانده‌اند در همین کتابخانه شخصی استاد احمد حسین قلعه‌داری محفوظ و نگهداری می‌شوند. به گفته علامه سید احمد قلعه‌داری (وفات: ۱۳۰۲ ق) — برادر پدر بزرگ استاد احمد حسین قلعه‌داری — آثار ذیل از محمدحسین خَبَّاز کشمیری‌اند:

۱. رساله مجهول الاسم

۲. رساله واجگان نقشبند

۳. رساله ضبط اوقات

۴. رساله منازل الاولیاء

۵. رساله منظوم فارسی کفایت الاعتقاد
۶. قاطع البدعت (به فارسی)
۷. قاطع البدعت (به عربی)
- استاد احمد منزوی در فهرست نسخه‌های مشترک پاکستان، (۲۱۳/۳)، علاوه بر آثار فوق، نشانی از دیگر کتاب‌های محمدحسین خبّاز فراهم آورده است:
۸. رساله عرفانی
۹. مرآت الطالبین
۱۰. هدایت الاعمی
- از مطالعه کتاب هدایت الاعمی اطلاعاتی درباره دو اثر دیگر از محمدحسین خبّاز نیز به دست ما رسیده است: (خبّاز کشمیری، هدایت الاعمی: برگ ۷۱a)
۱۱. مفتاح القلوب
۱۲. منازل المسافرین^۱

هدایت الاعمی

هدایت الاعمی، نگاشته قبل از ۱۰۵۲ ق، از آثار قطور و مهم محمدحسین خبّاز است که در روزگار شاه‌جهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) و پس از آن، در کشمیر و شبه‌قاره هند و پاکستان به عنوان کتاب درسی در محافل دینی و خانقاه‌های عرفانی تدریس می‌شد؛ به این سبب دست‌نوشته‌هایی از آن در کتابخانه‌های مهم شبه‌قاره هند و پاکستان و کشمیر محفوظ مانده است. در این مقاله نسخه‌ای که مورد تحقیق و بررسی ماست، از کتابخانه دیال سنگه (وقف) لاهور است. این نسخه خطی از هدایت الاعمی در سال ۱۰۸۶ ق، به خطی خوش و زیبا کتابت شده است. نصف اول این دستنویس به خط نستعلیق و نصف دوم آن همانند خط نسخ کتابت شده است. این کتاب دارای ۱۵۲ برگ است و هر صفحه مشتمل بر پانزده تا هفده سطر است و جداولی نیز دارد. هدایت الاعمی دارای درآمدی مختصر و هجده باب و ترقیمه است.

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره آثار محمدحسین خبّاز کشمیری، نک: منزوی ۱۴۰۵: ۲۱۱۳/۳-۲۱۱۴؛ تسیجی

آغاز نسخه:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق السموات و الارض... و الصلوة و السلام علی رسوله محمد شفیع
فی یوم یُنْفَخُ فی الصُّور و علی آله و اصحابه و خلفائه صاحب العز و السرور.
اما بعد، بدان ای طالب حق و سالک راه مطلق که...

انجام نسخه:

شریعت از طریقت نیست بیرون	شریعت را مقدم دار اکنون
طریقی راه وصل حق گشاید	هر آن کو در شریعت کامل آید
سرّ حق را من ز حق آموختم	چشم همت از دو عالم دوختم
خام بودم، پخته گشتم، سوختم	چون نه ماند هیچ فانی گشتم

ترقیمه:

«تمت الكتاب بعون الملك الوهاب اللهم اغفر له لصاحبه لكاتبه و لمن نظر فيه عن و
حوال فی التاريخ ۴ شهر شوال، سال ۱۰۸۶ ق.»

روزگار محمدحسین خبّاز، چنان که گفته شد، به زمان حکومت تیموریان هند به
ویژه عهد پادشاهی شاه جهان برمی‌گردد و کشمیر — زادبوم محمدحسین خبّاز — نیز
جزو قلمرو تیموریان هند بوده و همانند شبه‌قاره در آنجا شاعران، نویسندگان،
عارفان، فقیهان و عالمان برجسته‌ای حضور داشتند و آثاری مغتنم و پرمعنا از آنها
برجای مانده است، از جمله *راحة الطالبین* از خواجه حسن قاری؛ *درجات السادات*،
چلچله العارفین از خواجه اسحاق قاری؛ *رساله رضوانی* یا *مرآة طیبه* از معین‌الدین
نقشبندی؛ *خوارق السالکین* از ملا احمدبن عبدالصبور.

هدایت‌الاعمی نیز مانند کتابهای فوق، دربارهٔ تصوف و عرفان، به‌ویژه پیرامون
تعلیمات اسلامی و قرآنی، تألیف شده است. نویسنده در این اثر علاوه بر پرداختن به
مباحث عرفانی و متصوفانه با تأکید بر شریعت و اصول شریعت، نظرهای خود را نیز
ارائه کرده است و برای ثابت کردن آنها، نه تنها از استدلال منطقی بلکه از تمثیلات
گوناگون نیز استفاده کرده است. محمدحسین خبّاز در این کتاب به آیات قرآنی،

احادیث نبوی (ص)، اخبار و اقوال ائمه (ع) و عرفاء نیز استناد و استشهاد کرده است. نثر هدایت‌الاعمی با وجود آمیختگی با نظم و عبارات عربی و محلی شبه‌قاره، بسیار ساده و روان است. البته گاه عبارت مقفی و مسجع نیز در این اثر یافت می‌شود که باعث زیبایی آن کتاب است. محمدحسین خباز در هدایت‌الاعمی در تأیید و تأکید موضوعهای مختلف عرفانی از اشعار شیخ ابوسعید ابوالخیر، خواجه فریدالدین عطار نیشابوری و دیگران و از منابع معتبر عربی و فارسی نیز بهره جسته است، از جمله رساله قشیریه از امام ابوالقاسم قشیری؛ کشف‌المحجوب از سید علی هجویری؛ عوارف‌المعارف از شیخ ابوحنیفه عمر سهروردی؛ احیاء‌العلوم فی الدین از امام غزالی؛ تذکرة‌الاولیاء از فریدالدین عطار؛ الاصول‌العشره از نجم‌الدین کبری؛ مرصاد‌العباد از نجم‌الدین رازی؛ اسرار‌الاولیاء از بابا فریدالدین مسعود گنج شکر؛ و کشف‌الحقایق از عزیزالدین نسفی.

هدف تألیف هدایت‌الاعمی

به گفته محمدحسین خباز هدف تألیف هدایت‌الاعمی (برگ 1b) این است:

اما بعد، بدان ای طالب حق و سالک راه مطلق! که می‌گوید فقیر حقیر، ساکن شهر کشمیر، طالب راز، همیشه در گداز و نیاز، بی‌زینت و زین، فقیر حسین — غفرالله و الوالدیه — در این رساله که نام این هدایت‌الاعمی کرده شد تا هر اعمی که در تیه ضلالت و الحاد و بدعت گرفتار است و راه [حق] گم کرده است، خواننده و شنونده را راه نماید و در این کتاب هژده باب نبشته آمد. باید که هر عارفی و عاشقی و صادقی که در این کتاب مطالعه نمایند تا اصول و فروع توحید و معرفت بدانند و از عقاید شریعت بیرون نروند — و من الله التوفیق بالاتمام —.

عناوین ابواب هدایت‌الاعمی عبارت‌اند از:

- باب ۱: در بیان آنکه شهود حق تعالی از اجمال به تفصیل ظاهر می‌شود و از به کثرت و از احد به عدد.
- باب ۲: در بیان آنکه جامعیت انسان که جامع است از همه اشیاء.
- باب ۳: در بیان ایمان.
- باب ۴: در بیان معرفت حق تعالی.
- باب ۵: در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقت‌الحقیقت که از وجه فرایض و سنن و نوافل و اوراد و ادعیه و اسما است.

باب ۶: در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقت‌الحقیقت که از وجه نفی و اثبات باشد.

باب ۷: در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقت‌الحقیقت که از وجه فنا و بقا باشد.

باب ۸: در بیان نبوت و ولایت و احوال آن.

باب ۹: در بیان کرامت و کهانت و استدراج و جنونیت و احوال آن.

باب ۱۰: در بیان علم و حقیقت آن که علم ظاهری و باطنی است.

باب ۱۱: در بیان توکل و حقیقت آن.

باب ۱۲: در بیان وجد و سماع و حقیقت آن.

باب ۱۳: در بیان تغنا و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مذمت آن و احوال آن.

باب ۱۴: در بیان حُسن دیدن و حقیقت آن.

باب ۱۵: در بیان باغ و گلزار دیدن و احوال آن.

باب ۱۶: در بیان عبادت خدای تعالی.

باب ۱۷: در بیان مذهب بدعت و مذمت بدعت و حقیقت آن.

باب ۱۸: در بیان شرف شریعت و متابعت از حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و سلم.

هر باب از این اثر با آیات قرآنی شروع می‌شود و نویسنده در تتبع از شیوه متقدمان سخن را با کلمه «ای عزیز» آغاز می‌کند. نخست موضوعی اصلی ارائه می‌کند و سپس آن را با تمثیلات و آیات و احادیث و اخبار تفسیر می‌کند. در اینجا گزیده‌ای از هر باب از هدایت‌الاعمی برای نمونه ارائه می‌شود:

گزیده باب ۱: در بیان آنکه شهود حق تعالی از اجمال به تفصیل ظاهر می‌شود ...

قال الله تعالی: ﴿وَاللهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۱۶۳). یعنی

خدای شما معبودی است که یکتا است؛ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او در

ذات احد است؛ واحد است در صفات و بخشنده و مهربان...

ای عزیز! ذات حق تعالی و بودن او از صفات او معلوم می‌شود و صفات او نه عین

ذات است و نه غیر ذات؛ او قدیم است و غیر مخلوق و صفات او از مظهر [او] معلوم

می‌شود و مظهر صفات او آدم است. و مظهر نه عین صفات است و نه غیر صفات. و

ظهور ذات و صفات از آدم است که ﴿كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لااعرف﴾ عبارت از آن است. و مظهر آدم دو جهان و اشیاى دو جهان است كما قال

النبي - صلى الله عليه و سلم - : «الانسان بنیان الرب». ای مظهر الحق كما قال الله

تعالی: ﴿یا ابن آدم خلقت الاشیاء لک و خلقتک لی﴾ (برگ 2b).

... پس بیاید دانست که نیاز اهل دنیا حصول دنیا است. و نیاز اهل آخری، حصول درجات اعلی است. و نیاز اهل الله حصول لقای مولی است. پس بعد از مسکنت و نیاز مقام تسلیم است یعنی گردن نهادن در هر امر باری که اسلام حقیقی و دین خالص آن را گویند که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹) عبارت از آن است... و بالاتر از مقام رضا هیچ مقام دیگر نیست. چون که مقصود همه اولیا و انبیا خشنودی خدا است. چون خشنودی خدا حاصل شد، همه خیر حاصل شد که ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾ (مائده: ۱۱۹) عبارت از آن است (برگ 14ab).

نظم

رضای تو ترا با تو بماند رضای او ترا با او رساند
رضای او دلیل وصلت اوست رضای او نشان قربت اوست

گزیده باب ۲: در بیان آنکه جامعیت انسان که جامع است از همه اشیا

قال الله تعالی: ﴿مَا خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ (لقمان: ۲۸). یعنی نیست آفریدن و نه برانگیختن شما مگر مانند یک تن. چه ابوالبشر حضرت آدم را آنچه در نفس او بود در نفس دیگران نیز هست؛ کما قال النبی — صلی الله علیه و سلم — «المؤمنون کنفس واحده». این چنان بود که سیاهی یکی است و از آن حرف بسیار و عبارت بی شمار ظاهر می شود که آنچه درون یکی است دیگران را نیز هست. و هدایت و ضلالت درون همه کس است.

بیت

به یک قطره سیاهی حرف بسیار و از آن هر حرف معنیهاست اظهار

(برگ 15a)

... پس آدم مظهر جمال و جلال است و خلیفه حق است که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳) عبارت از آن است. و خلیفه را به این معنی خلیفه گفتند که خلف است از جمیع موجودات. و از همه مکتوبات و مجمع غرایب غیب و منبع عجایب شهادت لاریب او است. و خلاصه عالم جسمانی و لطیفه عالم روحانی و امر ربانی است که ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (بنی اسرائیل: ۸۵) عبارت از آن است. و جامع حقایق علوی و کامل دقایق سفلی هم او است. و مخلوق از دست قدرت ربانی است. کما قال الله تعالی: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بَيْدِي﴾ (ص: ۷۵). محرم اسرار سبحانی هم او است. چنانچه حدیث قدسی بدان ناطق است که «خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا» اشارت بر آن است.

نظم

آدمی چیست برزخ جامع صورت خلق و حق برو لامع

متصل با دقایق جبروت مشتمل با حقایق لاهوت ... پس آدمی را دو روی است، یکی به جانب اعلا که ملکیت است و دیگر به جانب اسفل که بشریت است. اگر به جانب اعلا میل کند صفت بشریت او، که اخلاق ذمیمه است، مغلوب شوند و صفت ملکیت او، که اخلاق حمیده است، غالب شوند. و از ملکیت به روحانیت انتقال کند و روحانیت او به رحمانیت پیوندد و به صفت این آیت موصوف شود: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُو فَتُمْ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۱۵) (برگ 16ab).

گزیدهٔ باب ۳: در بیان ایمان

قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (نساء: ۱۳۶). یعنی آن کسانی که ایمان آوردید به دل و زبان به خدا و رسول او — صلی الله علیه و سلم — ثابت باشید در ایمان خود؛ به این معنی که ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خشیت برهان، ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان. و یا ایمان آورده‌اید از روی تصدیق، ایمان آرید به طریق تحقیق. از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء‌الحق والدین نقشبند منقول است که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» اشارت بر آن است که در طرفه‌العین نفی وجود بشری باید کرد و اثبات واجب الوجود — جل جلاله — باید نمود که «وجودک ذنب لایقاس به ذنب» عبارت از آن است. از حضرت سیدالطایفه جنید بغدادی — قدس الله سره — منقول است که فرمود: پنجاه سال است که ایمان آورده‌ایم در ایمان تازه کردن هنوز در بند آن‌ایم... ای عزیز! ایمان را چهار رکن است دو از جانب حق تعالی و آن هدایت است و توفیق و دو از جانب بنده است و آن اقرار به زبان و تصدیق به دل است... پس اقرار و تصدیق مثال دانه تخم است که در زمین دل به اخلاص بکارند و خَس و خاشاکِ محبتِ مطلوباتِ کونین ازو دور کنند؛ و از نجس کفر و شرک و نفاق پاک سازند؛ و از حرکتِ حسد و عجب و ریا و کینه و بخل و طمع و مانند آن صاف کنند؛ و از تسقیه عبادات و ریاضات و اذکار و افکار معمور کنند؛ و از دست انقیاد امر و اجتناب نهی پرورش دهند. تا بعد از مدتی که چند شاخ و برگ او که عشق و محبت و ذوق و حالت است، به صورت یقین و معرفت و کشف و کرامت و خوارق عادات ظاهر می‌شود. و اگر تسقیه او کم می‌شود، شاخ و برگ او خشک می‌شد. و اگر زیاده کنند، این هم زیاده می‌شود. و چون شاخ و برگ او زیاده شود، بعد از مدتی، چند شکوفه او، که علم الله و توحید حقیقی است، ظاهر شود. چون ظاهر شود باید که تسقیه او زیاده کنند تا میوه او، که قرب حق تعالی است، حاصل شود. و چون حاصل شود کمال ایمان است (برگ 18-19).

گزیدهٔ باب ۴: در بیان معرفت حق تعالی

كما قال الله تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶). یعنی نیافریدم

پریان و آدمیان را مگر تا مرا پرستند و از پرستش مرا بشناسند. کما قال النبی — صلی الله علیه و سلم — «من عرف نفسه فقد عرف عرب ربه». یعنی هر که بشناخت نفس خود را، پس به تحقیق بشناخت پروردگار خود را.

ای عزیز! از ریاضات و عبادات و از زهد و تقوی و علم و عرفان و سایر عبادات مقصود شناخت الهی است. شناخت الهی حاصل نمی‌شود تا مادامی که خود را نشناسی. و خودشناسی حاصل نشود مادامی که عبادت خالصاً به الله نباشد. ندیدی که فرعون تمام شب ریاضت می‌کرد و آخر خودشناس نشد و دعوی انانیت می‌کرد. همچنین اگر کسی عبادت و ریاضت می‌کند و خودشناس نشود و علم الله، که نتیجه عبادت است، حاصل نکند بسوی استدراج و تجلیات شیطانی و جنوئیت می‌کشد و دعوی انانیت می‌کند، وی کافر گردد. و اگرچه از او چیزهای عجایب و غرایب ظاهر گردد، چنانچه از فرعون و دجال و شیطان ظاهر گشت. کما قال النبی — صلی الله علیه و سلم — «من تزهد بلا علم جن فی آخرت عمره او مات کافراً». یعنی هر که زهد کند بغیر علم — که آن را خودشناسی گویند — مجنون می‌شود در آخر عمر خود یا بمیرد کافر.

پس بیاید دانست که خودشناسی را دو وجه است:

وجه اول: بدانی که من از قطره آب گنده بی‌مقدار آفریده شدم که ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾ (مرسلات: ۲) اشارت بر آن است. پس از نطفه به علقه، پس از علقه به عظام به لحم. و عاجزی و ضعیفی خود مشاهده کند. و سیر ﴿وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ (نساء: ۲۸) معاینه بیند. و رنج و زحمت خود در ظاهر و باطن مکاشفه کند که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی کِبَدٍ﴾ (بلد: ۴) عبارت از آن است. چنانچه نقل است که شیخ شفیق بلخی در راه می‌رفت و به شاهزاده زمانه او را ملاقات شد. شیخ او را هیچ التفات نکرد. شاهزاده در خشم شده گفت: مرا نمی‌شناسی؟

شیخ فرمود: آری! می‌شناسم که اول قطره آب بودی در پشت پدر، پس از راه بول بیرون آمدی، باز از راه بول در رحم مادر شدی، و در رحم مادر، خوراک تو خون و بلغم بود. باز از راه بول به دنیا آمدی. چون عمرت به آخرت رسد، گوشت و پوست تو کرمان خورند و استخوان تو پوسیده شوند، به این طریق ترا می‌شناسم. شاهزاده خلقت خود بشناخت و در پای شیخ افتاد و عذر خواست و روان شد.

وجه دوم: بدانی که بار امانت حق تعالی که معرفت است؛ آسمانها و زمینها و کوهها نتوانستند برداشت؛ از من عاجز و مسکین چون ادا شود؟ انسان در عبادات و ریاضات و اذکار و افکار کوشش کند، و از مکر نفس و شیطان ملاحظه کند و ظلم نفس و جهل خود را مشاهده کند.

... و در خداشناسی نیز دو وجه است: اول قادر را از قدرت می‌توان یافت و صانع

را از صنعت می‌توان شناخت. و در عظمت حق تعالی محو باید شد و هیچ صنّع از عرش تا تحت الثری بزرگ‌تر و شریف‌تر از وجود نداند. كما قال النبی — صلی‌الله علیه و سلم — : «قلب المؤمن اکبر من العرش و اوسع من الکرسی و افضل مما خلق الله تعالی» یعنی دل بنده مؤمن بزرگتر است از عرش و گشاده‌تر است از کرسی و بهتر است از آنچه حق تعالی آفرید. پس درون خود فرو باید شد و سیراً گوناگون حاصل باید کرد و چیزهای عجایب و غرایب، که در دل آدم است، را باید دید.

وجه دوم آن است که هر دو جهان را در خود مشاهده کند و خود که آینه ذات الله و صفات او است، معاینه بیند. كما قال — علیه السلام — : «قلب المؤمن مرآت الرب». و هر اشیای این جهان و آن جهان، مظهر خود داند و هم ببیند و در هر اشیای یک روی عیان ببیند (برگ 20-23).

گزیدهٔ باب ۵: در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقت‌الحقیقت که از وجه فرایض ...

ای عزیز! شریعت عبارت است از ادای حدود الله که اجتناب از نواهی و انقیاد امر او است و ملازمت طاعت حق است. و طریقت عبارت است از لذت طاعت و اوامر یافتن. و حقیقت عبارت است از حکمت هر امر و نهی یافتن. و حقیقت‌الحقیقت عبارت است از در حکمت حاکم را دیدن که آن را مشاهده گویند.

باید دانست که مرتبهٔ ولایت یکی است. اما در درجات فرق است. انبیا را هم ولایت است و هم نبوت. نهایت ولایت اولیاء بدایت انبیا است و نهایت انبیا را نهایت نیست. همچنین همه انبیا قریب حق تعالی بودند، اما در قرب فرق بود که ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (بنی‌اسرائیل: ۵۵) عبارت از آن است. بیاید دانست که شریعت به جای تخم است و طریقت به جای برگ و شاخ است و حقیقت به جای گل است و حقیقت‌الحقیقت به جای میوه است. پس اگر تخم نباشد، شاخ و برگ و گل و میوه کجا ظاهر می‌شود (برگ 24، 30، 32).

گزیدهٔ باب ۶: در بیان شریعت ... که از وجه نفی و اثبات باشد

اما در شریعت دانی که همه ازوست. و در طریقت دانی که همه اوست. و در حقیقت همه او بینی. و در حقیقت‌الحقیقت نه خود باشی و نه خدا. یعنی عین خدا نباشی و غیر خدا هم نباشی و در حیرانی بمانی (برگ 33). از این جهت صوفیان ناقص‌الحال چیزها پیدا کنند که جرح ایشان و عوام‌الناس در دین باشد که نه از علم ظاهری کمال یافتند نه از علم باطنی. اگر از ایشان عجایب و غرایب در حاله حیات یا ممات ظاهر شود، آن را اعتبار نیست. كما قال النبی — صلی‌الله علیه و سلم — : «ولو رایت رجل یمشی فی البحر و یطیر فی الهواء و یترک سنن رسول الله او اعتقاد بغیر اعتقاد رسول الله و هو ملعون» (برگ 42).

گزیدهٔ باب ۷: در بیان شریعت ... که از وجه فنا و بقا باشد

ای عزیز! شریعت عبارت است از عالم ناسوت، و طریقت عبارت است از عالم ملکوت، و حقیقت عبارت است از عالم جبروت، و حقیقت الحقیقت عبارت است از عالم لاهوت؛ که این چهار عالم از علمای ظاهر و باطن است. و اگر کسی را در این چهار نقصان باشد در مراتب بالاتری راه ندهند و نقصان لاهوت آن است که در الهام و وسوسه و در تجلیات شیطانی و رحمانی فرق نباشد (برگ 43).

پس باید دانست که اگر کسی نقصان از این چهار طریق که گفته شد، خلاص یابد، بعد از آن، در مقام مغفور برسد و در مقام مغفور مشاهده و حکمت اشیا دانستن باشد و نجات یابد که «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲) عبارت از آن است. و چون نجات یابد در مقام محمود برسد. و در آنجا حکم شریعت محمد رسول الله — صلی الله علیه و سلم — مشاهده کند و کمال عظمت حضرت رسالت (ص) معلوم کند. چونکه مقام محمود خاص حضرت رسالت بناه — صلی الله علیه و سلم — است. چنانچه فرمود: «من رآنی فقد رآء الحق» (برگ 45).

پس طالب را باید که در طلب حق مستقیم باشد و لحظه [ای] غافل و ملول زده به دل نباشد و در ریاضت پیشه خود بسازد... و نیز در خبر است که روزی حضرت عیسی — علیه السلام — پارسایی را دید که عبادت با خشوع می کرد و حضرت مهتر عیسی — علیه السلام — فرمود: بخواه از خدا تعالی که حاجت تو روا شود. گفت: شرم دارم که پیش از این چه بخواهم که مرا اسلام روزی کرد و در طاعت استقامت داده (برگ 57).

گزیدهٔ باب ۸: در بیان نبوت و ولایت و احوال آن

ای عزیز! حضرت رسالت بناه — صلی الله علیه و سلم — افضل و اکرم و اشرف است از جمیع انبیا و مرسل و اولوالعزم — صلوات الله تعالی علیهم اجمعین — و اولوالعزم بهتراند از مرسل، و مرسل بهتراند از نبی. و نبی آن است که از برای تبلیغ قوم آوازی بشنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و تابع صاحب کتاب باشد و بر شریعت او رود، چنانچه یوشع (ع) به موسی (ع) و شمعون (ع) به عیسی — علیه السلام — مرسل آن است که وحی آورد جبرئیل یا فرشته دیگر، و ملهم نیز شود و خواب هم بیند.

اولوالعزم آن است که این همه صفت که گفته شد، همه او را باشد؛ اما امر به قتال نیز باشد.

و هیچ اولیای کامل و صدیق واصل به مرتبه یکی از نبی نمی رسد. زیرا که هیچ نبی نبوت نیافته بغیر از چهل سالگی الا حضرت عیسی — علیه السلام — و آن از

دولت مادرزاد بود. تا چهل سال هر خیر و شر که بود، معلوم کردند و اطوار قلوب و احوال روح و تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح به انجام رسانده بودند. و هفتاد هزار حجاب که در میان بنده و حق تعالی است، آن همه طی کرده بودند. کما قال النبی — علیه السلام — : «ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمه» و خوف خاتمه نداشتند و معصوم بودند از گناه (برگ 58a).

... و دیگر آنکه گفتند که «الولایت افضل من النبوت» یعنی «ولایت النبی افضل من النبوت النبی لا من ولایت الولی». زیرا که ولایت ولی محتاج به هدایت خود است و خوف خاتمه دارد و ولایت نبی خود هدایت یافته است اما محتاج به هدایت دیگران است، و ولایت نبی به کمال برسید و نبوت یافت. و ولایت ولی به کمال نرسید و نخواهد رسید که مرتبه نبوت باشد. از این جهت او به مرتبه صحابه نمی‌رسند. و صحابه به مرتبه اولیا نمی‌رسند. و انبیا به مرتبه مرسل نمی‌رسند. و مرسل به مرتبه اولوالعزم نمی‌رسند. و اولوالعزم به مرتبه حضرت رسالت پناه نمی‌رسند — صلوات الله علیهم اجمعین — که خاتمی همه انبیاست و نبوت اینجا ختم شد که «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰) عبارت از آن است (برگ 60a).

ای عزیز! عبادت از برای خدا کردن و خدا خواستن دو معنی دارد: یکی خدا را برای خود خواستن که آن را سلوک گویند که «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» (بقره: ۱۵۲) عبارت از آن است. و دیگر خدا را برای خدا خواستن که آن را جذبہ گویند که «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (مائده: ۵۴) اشارت بر آن است (برگ 64b).

گزیده باب ۹: در بیان کرامت و کفایت و استدراج و جنونیت و احوال آن

ای عزیز! حق تعالی درون هر کس دو چیز نهاده است: یکی روح و یکی نفس. و موکل روح فرشته‌ای است که آن را «لمه ملکی» گویند که الهام کند به طاعت و عبادات ریاضات و مجاهدات می‌کرد و از وجه استدراج چیزهای حاصل شده بود (برگ 65b). از همان پندار «اَنَا رَبُّكُمْ الْاَعْلَى» (نازعات: ۲۴) گفت و بعید درگاه شد و رفته‌رفته «فَاخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاَوَّلَى» (نازعات: ۲۵) در ذات او است. کما قال الله تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۸۲) به درستی که زود باشد که درجه درجه و اندک اندک ایشان را به عذاب نزدیک گردانیم و بگیریم ایشان را الاستدراج. اندک اندک نزدیک گردانیدن خدا تعالی است بنده را به عقوبت و خشم خود «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۸۲). از اینجا که ندانند که آنچه با ایشان می‌کنم عذاب است. هر گاه ایشان گناه بیشتر می‌کنند تا ایشان را نعمت دنیا بیش‌تر دهیم، هیچ بلای به ایشان نرسایم تا ایشان را توبه فراموش شود. کما قال النبی — صلی الله علیه و سلم — : «اذا رایت الله انعم علی عبد و هو مقیم علی معصیت فاعلم انه مستدرج». و نشان استدراج آن است که از عیوب نفس کور بود (برگ 66b).

نقل است که حضرت سلطان بایزید بسطامی می‌فرماید که شکر و سپاس مر خدا را که مرا فرشته نیافرید. گفتند: چرا؟ گفت: ایشان دو عیب دارند: یکی آنکه ترقی حالات ندارند چنانچه آفریده شده‌اند هم چنان هستند، و دیگر آنکه دیدار حق تعالی؛ نه ببینند مگر جبرئیل یک بار (برگ 77b).

ای عزیز! بیاید دانست که بعضی کسانی هستند که ظاهر ایشان به قواعد شرع آراسته و باطن ایشان از اخلاق ذمیمه و نفسانیت ویران. و بعضی کسانی هستند که باطن ایشان آبادان و ظاهر ایشان از متابعت سنت پیغمبر (ص) ویران و سایر حسنات. و موکل نفس شیطانیت است که آن را «لمه شیطانیه» گویند که وسوسه کند بر غفلت و عصیان و بر بدعت و سایر ضلالت و خطیئات و خطایات. کما قال النبی — صلی الله علیه و سلم —: «ما منکم من احد الا وکل الله به قرینه من الجن و قرینه من الملائکه قالوا ایاک قال نعم و لکن شیطانیه اسلم لی». یعنی نیست از شما کسی که مگر موکل کرده است حق تعالی بر او هم‌نشینی از جن و هم‌نشینی از فرشته.

قطعه

ای دل تو مطیع هیچ فرمان نشدی
قاضی، فقیه، مفتی و دانشمند
وز کرده گناه خود پشیمان نشدی
این جمله شدی ولی مسلمان نشدی

(برگ 64a-65b)

الغرض چون سالک در وادی طریقت درآید او را سه وادی پیش آید: فناء فی النفس، و فناء فی الروح، و فناء فی الله. پس در فناء فی النفس دو چیز پیش آید: یکی اعلی، دیگر اسفل. و اگر به جانب اعلی میل کند که عروج است، سه حال پیش آیند: ملکیت، و روحانیت، و رحمانیت. و اگر به جانب اسفل میل کند، که دنیا است و راحت نفس است، و در آن جا نیز سه حال پیش آیند: استدراج، و جنونیت، و کهانیت. و استدراج آن است که لم شیطانیه او را وسوسه کند که موافق مسئله و شریعت بودن کار دنیا دادن است: کار خدا چیزی دیگر است، و از حدود شرع تجاوز کند و ریاضات و مجاهدات شاق بر خود لازم گیرد. اگر حق تعالی توفیق آن بدهد به انجام برسد که «وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (آل عمران: ۱۴۵) عبارت بر آن است. و چیزهای عجایب و غرایب حاصل شود، مستجاب‌الدعوات شود. چنانچه فرعون را حاصل شده بود از روی غضب نه از روی لطف؛ که همه شب این نیز نقصان بود. و بعضی مرتاضان در محسوسات فرو رفتند و سیر در عالم ناسوت به قدر حوصله حاصل کردند که حکمت و جفر و علم طب و نجوم و سحر و رمل و شعبده و استدراج و جنونیت و کهانیت حاصل کردند. و از راه محمد رسول الله — صلی الله علیه و سلم — که ادای حدود الله است، اعراض کردند و دور از درگاه افتادند و این روش بسیار جوگیان و سناسیان را ظاهر است (برگ 80a).

- قال المحققون الواصلون العارفون الكاملون، الاستدراج علی سبعة انواع:
۱. استدراج عامه الخلق، عن عمل الخیر بمعمور الدنيا، و اعراض عن ذکر الله تعالی، و افتخر بها و تفتتر.
 ۲. و استدراج الامراء عن عمل الخیر بالعز و الجاه و زینه الدنيا و افتخر بها و تفتتر.
 ۳. و استدراج العلماء عن عمل الخیر و بالفضل و الرياسة و محمده الخلق و البحث و الجدل و افتخر بها و تفتتر.
 ۴. و استدراج الزهاد عن عمل الخیر بحصول الكشف و الكرامات و الخوارق عادات و العبادات دون المعبود و افتخر بها و تفتتر.
 ۵. و استدراج العشاق عن عمل الخیر بحصول العشق و اطوار القلوب و احوال الروح دون المعشوق و افتخر بها و تفتتر.
 ۶. و استدراج العرفاء عن عمل الخیر بحصول المعرفة و المقامات دون المعروف و افتخر بها و تفتتر.
 ۷. و استدراج المحبین عن عمل الخیر بحصول السیر و الطیر دون المحبوب و افتخر بها و تفتتر (برگ 82a).

گزیدهٔ باب ۱۰: در بیان علم و حقیقت آن

قال الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله: ۱۱). بهترین چیزی که در دنیا است آن علم است که علما وارث انبیاءند «العلماء ورثة الانبیاء» (برگ 83a). ای عزیز! علما سه طایفه‌اند: عالم بیانی، و عالم عیانی، و عالم ربّانی که علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین عبارت از آن است. و علمای بیانی نیز سه طایفه‌اند: مفسر و محدث و فقیه. و این علم از تعلیم معلم، که بشر است، حاصل می‌شود.

نظم

نادان به عمارت بدن مشغول است دانا به کرشمه سخن مشغول است
زاهد به فریب مرد و زن مشغول است عاشق به هلاک خویشتن مشغول است
و عالم عیانی چنان باشد که آنچه تحصیل علم ظاهر کند موافق آن از ریاضات و تصفیه دل و تزکیه نفس و نکته‌های دقیق از عقاید شرعیه پیدا شود و توحید و معرفت حاصل کند و علم توحید را پایان نداند (برگ 85b-86a).
و عالم ربّانی: پس هر که را علم الله حاصل شد در بی‌نهایتی افتاد و مُلهم حق شد و عالم ربّانی گشت.

و عالم بیانی به فضایل راه می‌رود، و عالم عیانی به دلایل راه می‌رود، و عالم ربّانی به ترک وسایل راه می‌رود. و عالم بیانی به معامله توسل می‌جوید، و عالم عیانی به مکاشفه راه می‌رود و عالم ربّانی به معاینه نظر می‌کند. و عالم بیانی فکر در این

آیت می‌کند: «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا» (عمران: ۱۹۱). و عالم عیانی فکر در این آیت می‌کند: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۱۸۵). و عالم ربانی ازین کلمه درنگ‌زد که «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام: ۹۱) (برگ 86b).

گزیدهٔ باب ۱۱: در بیان توکل و حقیقت آن

قال الله تعالى: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳).

ای عزیز! اهل توکل سه طایفه‌اند: عام است، و خاص است، و خاص‌الخاص است. و عام آن است که از سبب و جمیع مخلوقات رو گرداند و رو به جانب الله تعالی کند. و آنچه خواهد از او خواهد و آنچه طلبد از او طلبد.

و خاص آن است که هر آرزوی که دارند از خدا نخواهند و گویند که حق تعالی از احوال ما دانا است؛ آنچه او خواهد ما نیز همان خواهیم.

و خاص‌الخاص آن است که اگر دنیا بی حساب و بی عذاب، حق تعالی او را دهد، او قبول نکند؛ و چنان فریاد کند که دوزخی از دوزخ؛ و هیچ گونه بر آن نظر نکند. چنانچه در خبر است که حضرت رسالت پناه را — صلی الله علیه و سلم — حضرت جبرئیل مفتاح خزاین دنیا آورد. و حضرت (ص) قبول نکرده است:

از دولت این جهان تنای تو بس است وز نعمت آن جهان لقای تو بس است

پس سالک را باید که از احوال ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی رو گرداند؛ و در سلوک که از عشق و محبت و ذوق و حالت توحید و معرفت و کشف و کرامت و مقامات عالی و احوال لایزالی حاصل می‌شود و بر آن نیز قرار نگیرد تا رسیدن به حق تعالی که کمال محمدی (ص) این است که قال الله تعالی: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» (نجم: ۱۷) (برگ 90a-89b).

گزیدهٔ باب ۱۲: در بیان وجد و سماع و حقیقت آن

ای عزیز! آن که احوال صوفیان مختلف افتاد و آنچه اصل است، بیان می‌کنم. و در این باب دو وجه است: وجه اول مانع آن از روی طریقت و حقیقت است؛ وجه دوم مانع آن از روی شریعت است.

اما آن وجهی که مانع آن از روی طریقت و حقیقت است، و آن است که قال الله تعالی: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (انعام: ۳۲) (برگ 97b).

پس بیاید دانست که زندگانی خود موافق متابعت اقوال و افعال و احوال محمد رسول الله — صلی الله علیه و سلم — و خلفای راشدین و صحابه و تابعین بگذرانی. و هر قول و فعل و حال که مخالف ایشان باشد آن شیطانی است نه رحمانی. و وجد و سماع مخالف صریح ایشان است که محمد رسول الله — صلی الله علیه و سلم — و

خلفای راشدین و صحابه و تابعین وجد و سماع نکردند و نسبت کردن این معنی به ایشان از موجبات کفر است. کما قال النبی — صلی‌الله‌علیه و سلم — : «الرقص اثم کبیر لایقاس به اثم». یعنی رقص کردن گناه بزرگ است؛ قیاس نیست که مثل آن گناه باشد. پس وجد آن را گویند که حالی نو پیدا شود و دریافتن آن باشد و ترقی حالات گردد، نه رقصیدن را گویند و سماع آن را گویند که از شنیدن آن اسرار الهی و حال و الهام ربّانی باشد نه رقصیدن. و جهال وجد و سماع را رقصیدن نام کرده‌اند (برگ 98a).

گزیدهٔ باب ۱۳: در بیان تغنا و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مذمت آن و احوال آن

در باب تغنا و مزامیر — که اتفاق کلی است و اجماع امت — که حرام است. که «لان اسماع و التغنی حرام بالاجماع». رسول الله — علیه السلام — می‌گوید که بگردانید قومی را در آخر الزمان از امت من به صورت بوزنه و خوک. گفتند: ایشان شهادت گویند که «لا اله الا الله محمد رسول الله» گفت: آری روزه می‌دارند و نماز می‌گذارند و زکوة می‌دهند و حج می‌کنند. گفتند: یا رسول الله (ص) ایشان به کدام وبال گرفتار شوند؟ گفت: ایشان فرا گیرند قوالان و سرودگویان، و دفها می‌زنند و دستکها می‌زنند. پس این حال مر کسی را است که حرام داند و بکند و هر که حلال داند او را خود چه باشد. چنانچه در ذخیره فقه و جمله کتب فقه آورده است که از مردان سرودگوی و زنان سرودگوی و شنونده و گواهی نشنوند؛ زیرا که پیغامبر — علیه السلام — بر ایشان لعنت کرده است: «لعن الله المغنّین و المغنّیاه و السامعها». کما قال الله تعالی: ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ (قصص: ۵۵) (برگ 117a).

در مفتاح‌النجاة از شیخ‌الاسلام ابوالنصر احمد بن ابوالحسن نامقی آورده: «اگر کسی از اشعار و ادبیات که در آن ذکر زلف و خال و سیم‌پر و بادام چشم و لاله رخ و مانند آن باشد، سماع کند و گریه و حال آرد کافر گردد؛ زیرا که این نسبت به حق تعالی بکند که بلاکیف و جوهر و عرض است، و بلارنگ و مثل و جهت است. چه حق تعالی بی از آن است که در درک و علم و وهم و فهم آری. که ﴿وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۰) عبارت از آن است (برگ 121a).

گزیدهٔ باب ۱۴: در بیان حُسن دیدن و حقیقت آن

ای عزیز! در حُسن دیدن دو طایفه‌اند: اهل هوا و اهل فنا. اهل هوا را خود ممنوع است با آیات و حدیث و اخبار. کما قال النبی — صلی‌الله‌علیه و سلم — : «النظر زناء العیون» یعنی نظر کردن به نامحرم زنای چشمها است. در ذخیره‌الملوک امیر کبیر سید علی همدانی — قدس سره العزیز — می‌فرماید: تیزترین بیک شیطان در وجود انسان چشم است؛ زیرا که حواس دیگر در مسکن خود ساکن‌اند و تا چیزی بدیشان

نمی‌رسد به استدراک آن مشغول نمی‌توانند شد. اما دیده که از دور آتام یعنی گناهان را صید نمی‌کنند. و اهل فنا که به اصل عرفان نارسیده از جهل خود پندار او چنان گردد که مه و حُسن همه خداییم؛ خدا به حسن خود تماشا می‌کند و خود را در میان نبیند، داند که همه اوست. و در گمانی می‌ماند که آن گمانِ او از مقصود اصل، که خدای تعالی است، باز می‌دارد (برگ 132a-b).

پس عاشق صادق کسی است که از وجود خود خدای تعالی را حاصل کند؛ و شمس تبریز — قدس الله سره العزیز — می‌فرماید:

چه احمق بود آن مجنون که عاشق گشت بر لیلی

چو لیلی رفت زان دستش پشیمان ماند زان میلی

منم آن شمس تبریزی که عاشق گشته‌ام بر خود

چو خود را خود نظر کردم، ندیدم جز خدا در خود

(برگ 133a)

گزیدهٔ باب ۱۵: در بیان باغ و گلزار دیدن و احوال آن

پس طالب بداند که هر که عارف حق است درون و بیرون خود معرفت گوناگون دارد. و جلوه‌های رنگارنگ از رخ جانان در جان او متجلی است. او را چه احتیاج صنع و باغ و گلزار دیدن باشد. هر که را دل ویران است دیدهٔ ظاهر خود مشغول صنع دیدن می‌کند و هر که را دل آباد است دیدهٔ باطن خود به صنع دیدن مشغول می‌کند. چنانچه نقل است: روزی حضرت بایزید را سیب سرخ در دست او بود. فرمود: چه سیب لطیف است. ناگاه ندا آمد که شرم نداری که نام ما بر سیب می‌نهی. شیخ بیهوش شد و چهل روز حلاوت طاعت نیافت و سوگند خورد که منبعده میوه بسطام نمی‌خورم.

و نیز نقل است: رابعهٔ بصری را — قدس الله سره العزیز — روزی از روزها درون صومعه بود و خادمه او بیرون صومعه. و فصل بهار بود و هوا بسیار خوش‌آینده. آن خادمه گفت: یا رابعه بیرون بیا تا صنع گوناگون بینی. رابعه گفت: باری تو درون آی تا صنع بینی؛ از دیده دل نظر کن که صنع دیدن حجاب صنع آمد و رابعه بیرون نیامد (برگ 139b).

پس اگر کسی در قید باغ و گلزار دیدن و جاهای خوش‌آینده دیدن مقید می‌شود از اصل معرفت حق تعالی، که آن اصل حالت روح است و صفت روح، باز می‌ماند (برگ 140a).

گزیدهٔ باب ۱۶: در بیان عبادت خدای تعالی

قال الله تعالی: ﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۱).

ای عزیز! عبادت سه وجه است: عام است، و خاص است و خاص‌الخاص. عام را عبادت جسمانی بود و خاص را عبادت روحانی بود، و خاص‌الخاص را عبادت رحمانی بود.

عبادت جسمانی چنان بود که نماز و روزه و حج و زکوة و خیر و صدقات و... مانند آن.

عبادت روحانی چنان بود که موت را یاد آوردن و خلاف نفس و ترک هوا و... مانند آن.

عبادت رحمانی چنان بود که در حصول علم الله و توحید حقیقی و مشاهده تجلیات و پاک گشتن از همه غبار اغیار و از زنگار ماسوی غفار و مانند آن (برگ 141b).

گزیده باب ۱۷: در بیان مذهب بدعت و مذمت بدعت و حقیقت آن

ای عزیز! بدعت دو معنی دارد: یکی بدعت حسنه و دیگر بدعت سیئه. و بدعت سیئه خود مذموم است. و بدعت حسنه نیز به جا آوردن مکروه است؛ که «خیر الامور اوسطها» عبارت از آن است.

نظم

گرچه خدا گفت: کلوا و اشربوا از پی آن گفت: ولاتسرفوا
نه چندان بخور کز دهانت برآید نچندان که از ضعف جانت برآید
در کافی آورده است که بدعت آن است که نو پیدا شده باشد و نباشد از کردار
حضرت محمد (ص)، و نباشد در شریعت به روی دلیلی (برگ 145b).

ای عزیز! بدترین مخلوقات کافرانند و جای ایشان دوزخ است که «وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» (غافر: ۴۳) اشارت بر آن است. و از کافران بدتر منافقانند که اسفل دوزخ برای ایشان است که «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء: ۱۴۵) عبارت از آن است. و از منافقان بدتر بدعتیان که سگ دوزخیانند که «اهل البدع کلاب اهل النار» اشارت بر آن است. چنانچه امیرالمؤمنین حضرت علی — کرم الله تعالی وجهه — می‌فرماید که کشتن یک بدعتی بهتر است از کشتن هزار کافر؛ زیرا که کفر کافر خود معلوم است؛ ولی مسلمانی که در دین محمد مصطفی — صلی الله علیه و سلم — چیزی پیدا کند که آن را بدعت گویند، حرج اسلام است (برگ 147a).

و نیز نقل است که شیخ علاءالدین سمنانی — قدس الله سره العزیز — که مجتهد طریقت بود، در رساله ما لأبد فی الدین می‌فرماید: «فرض و واجب باشد که سر ناپاک

اهل بدعت بر خلق ظاهر کردن و هر که اهمال ورزد و تقصیر کند، اثم و مجرم باشد. و نیز فرمود اگر کسی پیشوای خلق باشد و خلق را بدعت و نامشروع امر کند توبه او قبول نباشد؛ اگرچه از آن بدعت بیزار شود. زیرا که آن بدعت جاری شده است تا قیامت و شر جاری است و بعد از مرگ او گناه می‌نویسند (برگ 148a).

و نیز نقل است از امیرالمؤمنین حضرت علی — کرم الله وجهه — که فساد دین از دو کس پیدا می‌شود؛ یکی عالم بی‌عمل و دیگر از زاهد مبتدع. و حرج دین عامه خلق را از ایشان است که مقتدای ایشان‌اند و فردای قیامت عامه خلق دست به دامن ایشان زنند (برگ 149a).

گزیده باب ۱۸: در بیان شرف شریعت و متابعت از حضرت رسالت پناه (ص)

حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و سلم — می‌فرماید: «الشریعت احوالی و الطریقت افعالی و الحقیقت احوالی.»

ای عزیز! بدان که شریعت و طریقت و حقیقت یکی است؛ این چنان بود که اشتهای طعام حال است، و از دندان خاییدن فعل است، و تحصیل آن قول است. همچنین جای به جای حقیقت است و گوشت و استخوان به جای طریقت است و پوست به جای شریعت است. و اگر پوست را جراحت از کفر و شرکت و بدعت و ضلالت برسد؛ زحمت آن جان را باشد که حقیقت است. و حقیقت عین شریعت است؛ چنانچه کمان است و زه است و تیر. هم چنان درخت را بیخ است و شاخ و برگ است و میوه است. هم چنین چراغ را روغن است و فتیله و روشنای. هم چنین کرباس را پنبه است و تار و پود (برگ 150a).

ای عزیز! معرفت حق — سبحانه و تعالی — چون قصری است بلند؛ و زمین او از اقرار به زبان و تصدیق به دل محکم و بنای او از سنگهای امر و نهی و وعده و وعید مزین به جای شریعت است. حجره‌های آن قصر از اطوار قلوب و احوال روح و تزکیه نفس و تجلیه دل به جای طریقت است. تاقها و ایوانها و کنگره‌های آن قصر، که علم الله و توحید حقیقی است و مشاهده و تجلیات است، به جای حقیقت است. پس اگر بنای آن قصر ویران شود و نابود گردد پس یقین دانید که شریعت عین طریقت است و حقیقت عین شریعت (برگ 150b).

در رساله قشیریه امام قشیری آورده که هر حقیقت که مخالف شریعت است، باطل است. و هر شریعت که مخالف متابعت سنت نبی (ص) است، کذب است (برگ 150a). در فصل الخطاب آمده که «لیس فی شیء من اسرار المعرفة باطن بناقض ظاهر الشرع بل باطن المعرفة يتم ظاهر الشرع و يكمله. كما قال النبي — صلی الله علیه و سلم — : كل طریقت ردتها الشریعت فهو زندقه.» یعنی هر راهی که رد می‌کند حکمت شریعت را، پس آن از زندیقان است (برگ 150b-151a).

ترجمه اردوی هدایت‌الاعمی

ترجمه اردوی هدایت‌الاعمی توسط مولوی محمد نظام و مولوی قطب‌الدین - از اهالی شاه‌جهان‌پور هند - در سال ۱۲۸۶ ق، صورت گرفته و در سال ۱۲۸۹ ق، در انتشارات صدیقی بریلی، هند به چاپ رسیده که اکنون در دست نیست (منزوی ۱۴۰۵: ۲۱۱۴/۳، اختر راهی ۱۴۰۶: ۱۳۲).

این اثر ارزشمند عرفانی توسط نگارنده و خانم فرح یمین در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گروه فارسی دانشگاه جی سی لاهور در سال ۱۹۸۸ م تصحیح و تدوین شده است. سپس کل کتاب به کوشش بنده با مقابله چند نسخه مهم تصحیح شده و تعلیقات و فهارس و نمایه‌هایی بدان افزوده شده است. چاپ و انتشار این کتاب در شناخت میراث مشترک قلمرو زبان فارسی و آشنایی با عرفان ناب اسلامی شبه‌قاره کمک خواهد کرد.

منابع

- اختر دهلوی، میرزا محمد، [بی‌تا]، اولیای پاک و هندکا انسائیکلوپیدیالمعروف تذکره اولیای بر صغیر پاک و هند (تذکره اولیای شبه‌قاره پاکستان و هند)، لاهور.
- اختر راهی، ۱۴۰۶ ق، ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، اسلام‌آباد.
- تسیحی، محمدحسین، ۱۳۵۳ ش، فهرست مخطوطات کتابخانه گنج بخش، اسلام‌آباد.
- خباز کشمیری، محمدحسین، هدایت‌الاعمی، خطی، کتابخانه دیال سنگه وقف، لاهور، مکتوبه ۱۰۸۶ ق.
- هدایت‌الاعمی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به کوشش شکیل اسلم بیگ و فرح یمین، ۱۹۸۸ م، گروه فارسی، دانشگاه جی سی لاهور.
- راشدی، سید حسام‌الدین، ۱۳۴۶ ش، تذکره‌الشعراى کشمیر، کراچی.
- ظهورالدین احمد، ۱۹۷۴ م، پاکستان مین فارسی ادب (ادبیات فارسی در پاکستان)، لاهور.
- منزوی، احمد، ۱۴۰۵ ق، فهرست نسخه‌های خطی مشترک پاکستان، اسلام‌آباد.
- نوشاهی، عارف، ۱۴۰۴ ق، فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان، کراچی.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی